

نشریه دانشجویی

چای نبات

دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی
شماره یک / تیرماه ۱۳۹۹



A journey of a thousand miles begins with a single step

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: علی وکیل سردبیر: صالح رحیمی بافقی
صفحه آرایی: علی وکیل و صالح رحیمی بافقی ویراستار: ادیب سیف الدینی
نویسندگان: محمدامین توفیقی - فاطمه پاشایی - صالح رحیمی - ساجده سلیمانی
امیرعباس صالحی - محمدمهدی غلام غیبی - آرمان نمازی - میلاد یوسف زاده
با تشکر از مجموعه چای و کتاب، کانون ادبی و کانون فرهنگ اقوام دانشگاه

سخن سردبیر

چای و نبات را نمی توان با کاپوچینو، شیرموز، کوکا و هر چیز دیگری حتی خود چای مقایسه کرد. طبیعتاً نمی شود و اصولاً نباید هم. پیشینه و قدمت این نوشیدنی، ترکیب ساده و دسترسی آسان به آن و آنچنان که می گویند اثرات دارویی و غیر دارویی آن از این ترکیب ساده، ترکیبی برنده و صد البته شیرین و ماندگار ساخته است. آنچه مسلم است، چای نبات متعلق به هیچ حزب و تشکیلی چه درون دانشگاه و چه خارج از دانشگاه نیست. اصولاً چیزی نیست که دانشجو خودش از پس درست کردنش برنیاید و طبیعتاً هم آن را برای خودش درست می کند و نه برای شکم دیگران.

آغاز...

ایرانگردی

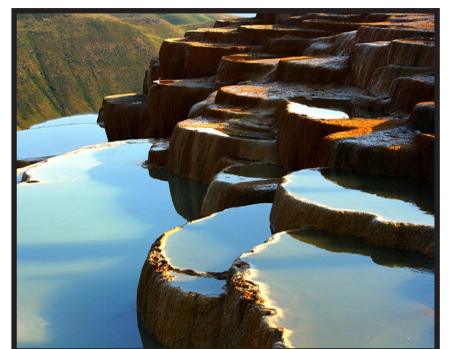
فاطمه پاشایی

سلام سلام

خب می خوام بهتون بجایی رو معرفی کنم که فکر نکنم کسی باشه که عکسش رو ببینه و دلش نخواد که یه سفر بیره اونجا. چشمه باداب سورت یکی از کم نظیرترین چشمه های ایران و جهانیه که به ثبت ملی و جهانی هم رسیده. این چشمه ی پلکانی دو چشمه داره که هرکدوم آب هایی با رنگ و بو و مزه ی خودشون رُدارن. یکی از چشمه ها شور و دیگری ترش و شیرین.

از مزیت های درمانی باداب سورت می تونم به درمان دردهای کمر، پا، روماتیسم، میگرن و امراض دیگر پوستی اشاره کنم.

پیشنهاد می کنم تو اولین فرصت برای سفر بیاین به آدرس زیر:



مازندران - شهرستان ساری - شهرکیاسر - روستای اروس - چشمه باداب سورت

کدام دانشجو؟

اولین چیزی که در دانشگاه باید یاد گرفت «تحقیر شدن» است. مهم نیست چقدر استعداد داری، یا برای رسیدن به این صندلی چقدر زحمت کشیده ای، وارد دانشگاه که شدی، تو فقط یک دانشجویی. برای توضیح دادن جایگاهت باید بگویم از رتیس و معاونان دانشگاه که شروع کنی و پله پله پایین بیایی و از تمام کارمندان و کارکنان و نیروها هم پایین تر بیایی درست در پایین ترین پله ی دانشگاه جایی برای دانشجو در نظر گرفته اند. هرچند گاهاً شعارهایی می شنوی که دانشگاه به دانشجو

زنده است، دانشجو مؤذن جامعه است و دانشجو ذلت نمی پذیرد و...
وقتی چیزی به اسم قانون تنها برای دانشجو تعریف می شود، وقتی بیش از ۳۰ دانشجوی جدیدالورود رشته پزشکی که با هزار آمل و آرزو به دانشگاه آمده اند را در یک اتاق TV [که آن هم تا آنجا که من به یاد دارم هرگز تلوزیون نداشته است] جای می دهند، وقتی منشی فلان گروه با وقاحت تمام می گوید: «گفته اند شماره ی دفتر گروه را به دانشجو ندهیم»، وقتی... گمان کنم کم کم باید از آن شعارهای بالا به شعار هایی چون «دانشجو مجرم نیست» و... برسیم.

قرار بود این جا از حقوق دانشجو دفاع کنیم اما اول باید به این پرسش پاسخ داد که کدام حقوق؟ کدام دانشجو؟

چای سیاه

قلم را به دست می گیرم تا در قلب سفید کاغذ فرو کنم شاید جرعه ای خون به رنگ قرمز، تمام سیاهی ها را بشوید و با خود ببرد اما نه! خیلی دیر شده است. رنگ سیاه خون کاغذ، تمام صفحه را پر می کند و چیزی جز رنج و ناامیدی باقی نمی گذارد.

رنگ سیاه، رنگ عجیبیست. هر جا برود با خود بدبختی و عزا به همراه دارد. از دستان کارگری بگیر تا لباس عزای عزاداران و حتی روی سیاه بعضی اروسایهی بخش اعظمی از این سیاهی دنیا را به خود اختصاص می دهد. نمی دانم؛ شاید بعضی از ابتدا روسیاه خلق شده اند یا شاید هم دنیا با آن ها چنین کرده است. جالب است حتی نفت هم سیاه است. نفتی که قرار بود به سر سفره ها بیاید، باعث روسیاهی خودشان شد.

سیاهی این دنیا را دست کم گرفتند، فکر می کنند می توان به سادگی از آن گریخت. اما خب با این سیاهی چه می توان کرد؟ می توان آن را نادیده گرفت؟ می توان از آن بهره برد؟ آیا می توان با آن زندگی کرد؟

ما همچون ماهی سرگردان در بیکران اقیانوس سیاهی به این سوی و آن سوی شنا می کنیم تا این زندگی را سپری کنیم. ما در این سیاهی به دنیا آمدیم، زندگی می کنیم و در همین سیاهی هم می میریم. اما چگونه با این اقیانوس بیکران کنار می آییم؟

عده ای سیاهی را با آغوش باز می پذیرند، با آن سازش می کنند، تنها با امید به آن که پس از مرگشان به دنیایی پر از روشنایی وارد می شوند. آری هدف غایی آن ها رسیدن به نور است! خوشا به حالشان. آن ها به امید زنده اند.

بعضی تلاش می کنند از این سیاهی (شاید بهتر است بگویم روسیاهی!) به طرق گوناگون فرار کنند. عده ای روسیاه، نقاب روشن به چهره می زنند و دم از روشنایی می زنند. آن ها به نحوی رفتار می کنند که از سیاهی بیزارند و گریزان و از روشنایی آمده اند و به روشنایی می روند. تلاش می کنند خود را روشن دل نشان دهند. اما زود دستشان رو می شود سیاهی قدرمندتر از این حرف هاست، راه گریزی از آن نیست.

اما خب آن ها به روشنایی پس از مرگ اعتقادی ندارند و سعی می کنند خود را با سیاهی این دنیا گول بزنند.

اما روشن دل واقعی کیست؟ کیست که با روشنایش سیاهی را از بین می برد؟ شاید درست تر آن است که بگوییم با نور وجودش سیاهی را کنار می زند چرا که سیاهی ابدی است. سیاهی ناشی از نبودن نور است.

ادامه دارد...



فرهنگ اقوام

میلاد یوسف زاده



کشور ایران، رنگین‌کمانی از ملل و اقوام مختلف است. کشوری که گویا گلچینی از همسایه‌های خود است. در کشور عزیزمان ایران اقوام مختلفی در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند که از این اقوام می‌توان ترک، فارس، عرب، بلوچ، ترکمن، لر، کرد و... را نام برد.

به دلیل هم‌دین بودن این اقوام و همچنین به دلیل سالیان طولانی‌ای که این مردم با هم زندگی کرده‌اند، دارای اشتراکات بسیاری در رسومات و آیین‌ها هستند. برخی از این رسومات مربوط به دین ما هستند مثل اعیاد قربان و فطر و... و برخی ریشه در باستان دارند مثل نوروز و چهارشنبه سوری.

اما با وجود این اشتراکات در رسم و رسومات، می‌توان تفاوت‌هایی را نیز مشاهده کرد که مختص همان قومیت می‌باشد که در مراسمات شادی همانند عروسی و یا در مراسمات عزاداری مثل ایام محرم مشهود است. دوست داریم تا در هر نوبت با یکی از این رسومات آشنا شویم و به واسطه‌ی آن، شناختی هرچه بیشتر از هر رنگ این رنگین‌کمان به دست آوریم. چراکه رسومات و آیین هر ملت می‌تواند چکیده‌ای از تاریخ و فرهنگ آن ملت را در اختیار ما قرار دهد.



با ما همراه باشید...

چایخانه

سلامتی خیاط دلها صلوات.

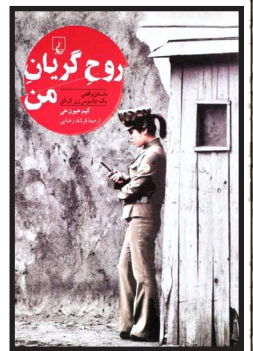
و اینچنین بود که حاج ابوالقاسم دست پاک، بعد از یک هفته با سلام و صلوات و با قید وثیقه برگشت تا دوباره سکان چایخونه رو بدست بگیره. صدش می‌کنن حاج خیاط چون کارش دوختن و وصله زدن، همیشه این می‌گه؛ حتی رو سردر مغازه اش هم زده که «ما برای وصل کردن آمدیم». کارش رو خوب بلده. فرقی هم براش نداره ازدواج دوتا جوون باشه یا قرارداد کلان قاچاق. از سرتاسر کشور حتی از خارج از کشور کسانی که به توافق نمی‌رسن و کارشون گره می‌خوره به چایخونه میان و اینجاست که حاجی با اون چای نبات های معروفش وارد عمل می‌شه تا دلها رو به هم وصل کنه. جوری حال آدم رو منقلب می‌کنه که هرچی جلوش بذارن با چشم بسته امضا می‌کنه. بعضیا میگن جادو می‌کنه. بعضیا میگن از بس دلش پاکه، خلاصه روایت زیاده اما همه اتفاق نظر دارن که هرچی هست به اون چای نبات برمی‌گرده. بارها ثابت شده که حاجی بدون چای نباتش مثل داداش کایکو می‌مونه که دستمال قدرتشو گم کرده باشه. هنوز هیچکی نمیدونه رازش چیه. دشمن هم که کم نداره. همین هفته ی پیش مأمورای مبارزه با مواد مخدر او مدن گرفتن بردنش. میگن دو کیلو کونائین تو آشپزخونه اش پیدا شده. آخه کی باور می‌کنه؟ اصلا کسی جز کار خیر ازش ندیده. تو همین یک هفته ای که نبود کل مملکت به هم ریخت. نادر از سیمین جداشد. قیمت بنزین سه برابر شد. رهبر کره شمالی بیانیه داد. از اون طرف فشار های مردمی... آخر سر، جمعه صبح با وساطت رئیس جمهور آزادش کردن. تو این مدت خیلی چیزها تغییر کرد. حتی رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر عوض شد ولی حاجی هیچ تغییری نکرد. همون قدر صاف و ساده و مهربون. نشسته پای سماور و داره به دنیای دون و نامردی ایام فکر میکنه که صدای امیر، پسر بزرگش میاد: بابا خیاط! کجایی؟ مشتری اومده.

ادامه دارد...

چای و کتاب

آیا کودکان تازه متولد شده در روح و افکار متفاوت اند؟ به احتمال زیاد پاسخی که می‌دهیم نه باشد. پس ذات این انسان خاکی یکسان است. حقیقت کتاب روح گریان من همین است. داستان دختری که در این دنیا، سهمش کشوری به نام «جمهوری خلق کره» شده است. کشوری که حقیقتش برای ما بسیار پوشیده است و شاید این کتاب بتواند بخشی از آن را به ما نشان دهد. در این کتاب ما شاهد تغییرات یک انسان هستیم. تغییری که نه در جهت آسودگی بشریت باشد بلکه تغییری که نتیجه آن مرگ انسان‌های بی‌گناهی است که با هزاران آرزو در حال سفر اند. در این کتاب نشان داده می‌شود که آن روح پاک و بی‌آلایش کودک با آموزش‌هایی دقیق و با برنامه‌هایی بسیار بنیادین و تمرین‌هایی حتی فراطبیعی چگونه می‌تواند آن پاکی را به سیاهی ژرفی تغییر دهد. حقیقت کتاب دقیقاً همین تغییر است، تغییری که دختری به نام «کیم هیون‌هی» را به ماشینی برای کشتار دیگرانسان‌ها تبدیل می‌کند. شاید نتیجه‌ای که من می‌توانم از این نوشته بگیرم این است که حقیقت، آن چیزی نیست که به شما می‌گویند. حقیقت چیزی است که فرد با ذکاوت خود به آن می‌رسد.

محمد امین توفیقی



روح گریان من

اثر کیم هیون هی

ساجده سلیمانی



عطاره

اثر کاظم بهمنی

کاظم بهمنی یکی از شاعران جوان ادبیات فارسی به شمار می‌رود که در شعر هایش بیشتر به سبک سنتی و قالب‌های غزل و رباعی پایبند است. دو کتاب شناخته شده‌ی او «عطاره» و «پیش آمد» نام دارند.

در مقدمه‌ی کتاب عطاره آمده است:

«در نگاه اول عطاره تنها نام نزدیک‌ترین سیاره به خورشید است. سیاره‌ای کوچک اما سنگین که بیش از همه‌ی سیارات به دور خورشید می‌چرخد و خیلی کمتر از همه به او پشت می‌کند، به طوری که وقتی نیمه‌ی رو به خورشیدش گرمای شدید را تجربه می‌کند، نیمه‌ی دیگرش بسیار سرد است. عطاره طبق آخرین بررسی‌های اخترشناسی، خودش ماه یکی از سیارات دیگر بوده است اما گرفتار جاذبه‌ی خورشید می‌شود و ماه بودنش را فراموش می‌کند تا به دور خورشید بگردد! ضمناً عطاره ماه ندارد! گویی عطاره فقط خورشید را دارد!»

اگر علاقه‌مند به خواندن غزل عاشقانه هستید، اشعار کاظم بهمنی می‌تواند گزینه‌ی خوبی برای شما باشد.



شعر

امیرعباس صالحی

من اهل کوچه شعرم. تو اهل بارانی
شبیبه چایی تلخم. شبیه قندانسی

شکوفه های لپاست بین که گل دادست
بگو بگو که چرا!؟ چون تو از بهارانی!

بخوان که شورصدایت دلیل شیدایی است
تو بهتر از همه ی شهر قصه می خوانی

تو روبه روی منی. فال قهوه می گیری
و فکر من به خیال تو رفته مهمانی

نخواستم که بگویم که ناگهان بروی
من عاشقت شده ام! حیف شد نمی دانی

به چشم های سیاه تو خیره خواهم ماند
اگرچه خیره ی فال سپید فنجانی

چه ابروان بلندی که عهد قاجاریست
و گونه های قشنگ از نژاد لبنانی

قبول کن که بخواهم فقط هزار عدد
فقط هزار عدد بوسه های پنهانی

تویک گناه بزرگی که حکم ترک را
حرام کرده اند عالمان ربانی

تو تک دلیل خوش زنده بودنم شده ای
«تو بهتر از همگانی. تو بهتر از جانی»

صالح رحیمی بافتی

فرو نرفته به تاریکی محاق هنوز
که روشن است در این خانه یگ چراغ هنوز

و اهل خانه اگر رفته اند نزدیکند
نرفته گرمی خاکستر اجاق هنوز

هنوز شهر نفس می کشد نمی شنوید؟
صدای ساز می آید از آن اتاق هنوز

یکی نشسته و با سوز و درد می خواند
کبوترانه غزل هایی از فراق هنوز

که آی آی برادر! سپیده نزدیک است
پراست زندگی از شعر از اتفاق هنوز

شب است و ناله ی ساز و سکوت شهری که
فرو نرفته به تاریکی محاق هنوز

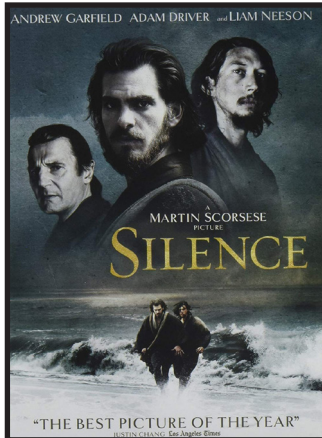
چای و فیلم

محمد مهدی غلامی غیبی

به نقد کوتاهی از فیلم سکوت ۲۰۱۶ اثر کارگردان پرآوازه هالیوود،
مارتین اسکورسیزی می پردازیم:

سکوت درامی است بر اساس داستان واقعی شورش شیمابارا در
قرن ۱۷ و اقتباسی وفادار از رمان ژاپنی سکوت ۱۹۶۶ «اثر شوساکو
اندو». اسکورسیزی سه دهه برای نوشتن فیلمنامه سکوت وقت
صرف کرد و به گفته لیام نیسون این فیلم میراث واقعی مارتین
است. سکوت از آن دسته از فیلم هایی است که زیاد می توان در
مورد آن نوشت؛ سکوت مکاشفه ای است در مورد مفاهیم بنیادین و
بحث برانگیزی چون مذهب، ایمان، تردید، بخشش، گناه، غرور
و ایثار؛ سکوت سرشار از چالش ها و تضاد هاست که مرز میان
ایمان و ارتداد را به بهترین نحو ممکن به تصویر کشانده است و
مخاطبش را استادانه در حالت تعلیق فرو می برد.

سکوت تمام عناصر و ویژگی های یک درام ایده آل را داراست؛ از
بازی قوی بازیگران و شخصیت پردازی حرفه ای گرفته تا دیالوگ
های پر معنا و پایان بندی منحصر به فرد؛ علاوه بر این ها
موسیقی متن فوق العاده و فیلمبرداری کم نظیر به ماندگار شدن
این اثر کمک کردند.



شاید تنها نقد منفی که بر سکوت وارد باشد نحوه داستان سرایی و پیشبرد آن باشد به طوریکه روند کند
و خسته کننده فیلم در یک سوم ابتدایی، بیننده را آزار می دهد البته پس از یک ساعت مقدمه چینی، فیلم
از حالت خنثی خارج شده و در نهایت به اوج خودش در ۳۰ دقیقه پایانی فیلم می رسد که شامل دیالوگ
های رد و بدل شده بین رودریگز و پدر فریرا است؛ و آن سکوت کر کننده ای که در پایان باقی می ماند.
سکوت در ۲۳ دسامبر ۲۰۱۶ منتشر شد که علیرغم دریافت نقد های مثبت زیادی از سوی نشریات معتبر
همچون «هالیوود ریپورتر» و «وبسایت (راجر ایبرت)»، مورد استقبال تماشاگران قرار نگرفت و با فروش
۲۳ میلیون دلاری در مقابل بودجه ساخت ۵۰ میلیونی آن جزو ضعیف ترین آثار اسکورسیزی از نظر فروش
در گیشه محسوب می شود. در نهایت سکوت توانست نامزدی بهترین فیلمبرداری در ۸۹ امین مراسم
اسکار را در کارنامه خود ثبت کند.

آندر طلب مَطْلوب

آرمان نمازی

کتاب به من می گفت شمس در همه زمان ها هست، فقط در کالبد های مختلف، و مکان های مختلف...
به ازای هر شمس که می میرد، یک شمس تازه متولد می شود.

امیدوارم یک روز، یک جا در این کره خاکی تو را ملاقات کنم؛ وقتی که منتظرش نیستم، جایی که حتی
فکرش را نمی کنم. چون که بی تو منم آن تشنه گهر برده!

شاید این ملاقات از هزار متری تصادف پنداشته شود، ولی آن را شانس نمی گویم، چون قرار این ملاقات
حتی قبل از تولدم بوده است! و از آن زمان در همین نقطه از خط زمان، و همین نقطه از مکان منتظرم بوده
که خود را به آن برسانم.

وقتی دیدمت گفتنی های زیادی برایت دارم...

اصلا چه میدانم، شاید آن زمان، آن مکان تمام معادلاتم به هم بریزد! تمام پیش بینی هایم، تمام آمادگی
هایم و تمام حرف هایی که از قبل حفظ بودم دود شود و بر هوا رود....

ببینم و نتوانم چیزی بگویم، زبانم لال شود، ببینم و فقط به تو گوش دهم، تو بگویی و من یاد
بگیرم، تو بخندی و من در دفتر لحظاتم ثبت کنم آن صدرا، تو ساکت شوی، و
منتظر حرف های من باشی، ولی من هم برای شنیدن ریتم نفس هایت سکوت
کنم؛ آب تویی کوزه تویی، آب ده این بار مرا...

تو شمس باشی و دیدگانم کور شود از برق چشمانت، دیده دیگری بگشایم، چشمانم
را ببندم و ببینم، و در آن لحظه بدانم که تا به امروز کور بوده ام! تا به امروز کور بوده
ام، تازه میبینم، تازه می شنوم!... پخته تویی خام تویی خام بگذار مرا...

